سید هاشم سدید **19.02.2012**

حقایق را باید در واقعیتها جست و جو کرد

قابل توجه آقای مسعود فارانی!

عرض شود که اگر تیلفون چند شب قبل یکی از دوستان واقعاً اندیشمند و بسیار عزیز، آقای شینوار، از هامبورگ نمیبود، شاید هیچگاه نوشته ای را که شما مرا طی آن مخاطب قرار داده اید، تا اخیر نمی خواندم. من مقالهٔ " قضاوت یک جانبه، عادلانه نیست " شما را در همان روزی که در پورتال افغان جرمن به ظهور رسید، دیدم و ده ـ دوازده سطر آن را هم خواندم، اما چون در کل چنین موضوعات دلگیر کننده ـ بخصوص آنگونه که شما آنرا مطرح کرده اید ـ هستند، از خواندن بیشتر آن صرف نظر کردم.

دلیل آنکه چیزی به جواب تان ننوشتم هم همین بود که چون مقاله را تا پایان آن نخواندم، دانسته نشد که شما آن مقاله را به آدرس من نوشته کرده اید و طرف دعوای شما من هستم؛ اگر چه احتمال میرفت که حتی اگر مقالهٔ تان را تا آخر هم میخواندم و درمیافتم که شما مقاله را عنوانی من نوشته اید، بازهم سکوت اختیار میکردم، زیرا صلاح و نفع من در همین بود که با مایهٔ اندک و ذوق بد و این همه کوته بینی و بی خبری از کنهٔ قضایا و اصل مسائل و بیگانه بودن با واقعیت های گوناگون " **تاریخی و علمی** " در برابر آن " تک سوار میدان اندیشه و معرفت و قلم" نه ایستم.

دلیل دیگری هم برای ننوشتن جواب وجود داشت؛ و آن اینکه از مدتی تصمیم گرفته ام بجای نوشتن یک مقدار وقت کمی را که بعد از کار طولانی و خسته کنندهٔ روزانه باقی میماند برای جلوگیری از افرایش یکی دو ناراحتی ای که دارم صرف گردش و ورزش و نشستن همراه خانواده و دوستان کنم و از فشار مشغلهٔ (هم کار روزمره و هم مشغولیت های ذهنی) روزانه بکاهم.

شاید سئوال کنید که باوجود آن صلاح بینی و این ضرورت و تصمیم چرا به نوشتن این مقاله دست زدید؟ عرض شود که بعضی اوقات خواهش بعضی از دوستان را نمیشود نادیده گرفت. فردا و پس فردای آن شبی که آقای شینوار تیلفون کردند دو دوست دیگر، یکی از برلین، جناب معروفی صاحب، و دیگری حاجی صاحب خیر محمد جراح، ار شهر کابل، تیلفون کرده پرسیدند که: آیا من مقالهٔ شما را خوانده ام یا نه؛ و اگر خوانده ام، چرا در آن خصوص سکوت اختیار نموده ام؟ گفتم که آن مقاله را دیشب (پریشب) خوانده ام، اما تصمیم ندارم که به جواب آن بپردازم. گفتند که آنها انتظار توضیحاتی را ـ اگر وجود داشته باشد ـ در باره دارند. در همین کشمکش بودم که بنویسم یا ننویسم که ایمیل مورخ 8.2.12 آقای قیس کبیر را که عنوانی من ارسال شده بود ـ بعد از هفت روز و بتاریخ 15.2.12 دیدم و باز کردم. ایشان مقالهٔ شما را بمن ارسال داشته بودند. هدف شان روشن بود: قرار دادن من در برابر شما. من این را خوب میدانم که خیلی ها، از جمله آقای کبیر اصلاً در پی دریافت حقیقت نیستند. این ها تنها میخواهند بازار سایت، به گفتهٔ دیگر بازار پورتال شان را گرم کنند. به هر حال، فکر کردم شاید کسانی دیگری هم باشند که منتظر شنیدن نظر من در مورد نوشتهٔ شما باشند. خود من هم کمی وسوسه شده بودم. به همین دلایل از تصمیم اولی صرف نظر کرده امروز که شنبه است و روز استراحت هرچه باداباد و یا اباالحسن گفته شروع کردم به شکافتن نظریات شما:

1ـ در برابر این گفتهٔ تان که: " **جالب اینست که به این موج، کسانی هم پیوسته اند که قلم شان زمانی در مقابل ناراستی های کشور درخشندگی خاص داشت.** بطور نمونه دوست عزیزی که در بالا به ایشان اشاره داشته ام ناگهان بر انگیخته شده و چنان مجذوبانه می نویسد که ..." باید گفت که من همانم که بودم. در نظر من هیچ تغییری نسبت به دشمنان و بدخواهان وطنم پیدا نشده است، خواه این دشمنان و بدخواهان ایرانی باشند یا پاکستانی و روسی و عرب و هندی و امریکائی و ... یا قسیم و دوستم و ملاعمر و سیاف و کرزی و خلیلی و پدرام و ...

افغان جرمن آنلاین تاسو په درنښت همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ magalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په خیر و لولئ

با توجه به این اصل مسلم که هیچ ملت و هیچ نژاد و قومی یک سره خوب و بد نیست، من همواره میکوشم میان انسان ها، در هر جامعه، به نسبت افکار وعمل شان فرق قائل شوم و بر حسب میزان خوبی و بدی شان به آن ها احترام بگذارم. هیچ آدم منصفی "تر و خشک" را یکجا نمی سوزاند. من در مورد سیاست و مداخله های دولت ایران در برابر کشور و مردم ما، یا نسبت به نظریات اشخاصی مانند "چنگیز پهلوان" درقبال افغانستان در مقلهٔ مورد نظر شما صحبت نکرده ام. موضوع بحث من مسئلهٔ مداخله و اعمال تخریب کارانهٔ دولت ایران و مزدبگیران افغانی و ایرانی آن نبود. بحث من یک بحث فرهنگی و در مورد کتاب و قلم و نوشتن و خواندن است. این نکته را هم، ضمناً، قابل ذکر میدانم که بحث من از گذشته ها نیست، که شما لیست از مشاهیر دوره های پیشین ما را به عنوان نمونه ارائه داشته اید. بحث از همین زمان است! از امروز!

شما در نوشتهٔ تان این نقل قول را **"آنکس که نمی داند نادان است و آنکس می داند و نمی کند تبهکار"** از"برتولد برشت" آورده اید. بگذریم از اینکه شما مرا تبهکار خوانده اید، آیا میتوانید بگوئید که شما این نقل قول را در کدام کتاب خوانده اید؟ همچنان میتوانید بگوئید که نویسنده یا مترجم آن کتاب کی و از کدام کشور است؟ و کتابهای " بینوایان" و " مادر" و " پاشنهٔ آهنین" و "سپید دندان" و امثالهم را که در سال های جوانی میخواندید کی ها ترجمه نموده بودند و از کدام کشور به کشور ما می آمدند؟ به نوشته یا نوشته های ایام جوانی تان، اگر در آن زمان چیزی نوشته باشید و فعلاً بدان یا بدان ها دسترسی داشته باشید، مراجعه کنید و ببینید که در آن نوشته یا نوشته ها کدام زبان و ادبیات برجستگی دارد؟ زبان روشنفکران ایرانی، بخصوص زبان زنده یاد احسان طبری یا زبان محمد بن جریر طبری و ملا های دیوبندی و نویسندگان کتاب های چاپ شده در بازار قصه خوانی پشاور؟

کتاب های محدودی که از روس و چین هم می آمدند همان ادبیات و زبانی را بکار میبردند که پیشروان چپ آن دوران ایران آنرا رواج داده بودند.

موجد ادبیات جدید چپ ایران که بعداً در میان جوانان مترقی و روشنفکران سال های جوانی شما در کشور ما هم رواج پیدا کرد روس ها یا چینائی ها نبودند. حقیقت چیزی دیگری است. با تأسف و معذرت باید گفته شود که بوی همان تعصب شیونیستی که از بحث ها و کلام برخی از ایرانیان بلند میشود، و شما به حق از آن گله دارید، از نوشتهٔ شما هم به مشام من میرسد!

یادتان هست که در اولین صحبتی که پنج یا شش سال قبل باهم داشتیم، آنگاه که شما به من تیلفون کردید، از یکی از کتاب های آرامش دوستدار یاد کردید، و از من پرسیدید، که آیا من آن کتاب را خوانده ام یا نه؟ چرا از کتاب های سیدقطب و محمد قطب و مؤدودی، یا از کتاب های تره کی، نابغهٔ شرق، یا ... یاد نکردید و نپرسیدید که آیا شما آن کتاب را خوانده اید یا نه؟ چون کتاب های آرامش دوستدار، و نه کتاب های سیدقطب و مؤدودی و ملا های هندی و پاکستانی و آیت الله های ایران و ...، به نظر شما کتاب خوبی بوده و ارزش خواندن را داشته است! شاید یادآوری این حقیقت که آرامش دوستدار یک ایرانی است، به شما لزومی نداشته باشد!!

بلی! من مجذوب کار های ادبی و فرهنگی شادروان دهخدا، کسی که در نویسندگی وتحقیق شهره دوران بود، مانند همه کسانی که، چه در ایران و چه در افغانستان و در جا های دیگر دنیا، شرین و با مغز مینویسند و به کار های ادبی و فرهنگی میپردازند و نقد ارزشمند عمر را صرف به تحقیق و مطالعه و نوشته میکنند، هستم. چنین افرادی به یک قوم و به یک ملت تعلق ندارند. میدانید چرا" لویی ماسینیون " ی از غرب وقتی لغت نامهٔ دهخدا را میبیند، میگوید: " اثری است هرکول آسا"؟ غرب در کجا و شرق در کجا! چون تنها یک نویسنده، یک محقق، یک مؤرخ و یک انسان بافرهنگ میتواند قدر کارهای ادبی ـ هنری ـ تحقیقی ـ تاریخی ـ علمی، و قدر نوشته و کتاب را بداند! از چنین انسان هائی توقع همین است! **هر کس به اندازهٔ ذوق و توشه و مایه اش!!**

سئوال دیگر این است که آیا میتوانید بمن بگوئید که شعر سپید یا شعر آزاد یا شعر نو از کدام راه در میان شعرای ما راه پیدا کرد؟ من یقین دارم که شما این را میدانید. اگر نمیدانید، از فاروق جان بپرسید. من به صداقت او در قضاوت در این باره باور دارم.

شما حتماً روح القوانین مونتیسکیو را خوانده اید؟ این اثر بزرگ و جاویدان را، شاید اطلاع داشته باشید، که برای اولین بار دهخدا به فارسی ترجمه کرد. باز هم میگویم: بلی! من مجذوب کار نهایت طاقت فرسای مترجمین تاریخ تمدن ویل و آریل دورانت و کار های دیگر ادبی و هنری و فرهنگی ای که در کشور ایران شده است، هستم؛ زیرا میدانم دست زدن و انجام دادن چنین کاری حتی

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

بالاتر از توان همه خدایان یونان قدیم و از توان" مثلث النعمة" که دانش او را بالاترین دانش در جهان میدانند، است. من میدانم که انجام چنین امری چقدر حوصله و توان و دانش میخواهد! من نمی توانم انکار کنم که نه، من مجذوب کار مترجمین آن کتاب نیستم؟ چون من، مانند لوئی ماسینیون، قدر کتاب و قدر نویسنده و محقق واندیشه ور و قلم و نوشته و کار های فرهنگی را، بخصوص که این کار ها خوب و ارزشمند و ماندگار باشند، میدانم! من به آفریندگان (و مترجمین) چنین آثار گرانبهای احترامی در حد تقدس دارم، خواه این افراد اقبال لاهوری باشند یا تاگور و کالی داس هندی باشند یا تولیستوی روسی و شکسپیر انگلیسی و دانته ایتالیائی و ولتر فرانسوی و گوتهٔ آلمانی یا معین و انوری و معیری و خرمشاهی و کشاورز ایرانی یا کاتب و بیتاب و حیدری و عثمان و طرزی و خلیلی و حسینی و سیدنورالحق کاوش و ... افغانی و یا سیسرون رومی! بزرگترین بی انصافی و عمل غیراخلاقی همین خواهد بود، که من نام اقبال متفکر و شاعر پاکستانی را بخاطر ضیاء الحق و مشرف و نوازشریف و بوتو و ... و بخاطر سیاست های ضدافغانی پاکستان با زشتی یاد کنم! یکی سزاوار مدح است و دیگری مستحق ذم. ولی هر سخن باید جائی و هر نکته بایدمکانی داشته باشد!!

از شما خواهش دارم که تنها دایرة المعارف "دموکراسی" یا دایرة المعارف " ناسیونالیسم" را که در ایران تدوین شده است، از میان ده ها دایرة المعارف کلمات سیاسی ای که در آن کشور ترتیب شده است، بردارید و آنرا با دایرة المعارف آریانا ـ یا با تمام لغت نامه هائی که شما از آن ها یاد نموده اید ـ مقایسه کنید و ببینید که این ها چقدر شوق و علاقه به کار های فرهنگی ـ سیاسی دارند و چقدر کار میکنند! این دو دایرة المارف را که تنها بحث روی دو کلمه (تنها دو کلمه) را احتوا میکند با دایرة المعارف آریانا مقایسه کنید و ببینید که حجم کدام یک بیشتر است! واقعیت همین است که هست!

شما از من توقع دارید که من این حرف را نزنم، زیرا این کار خود کم زدن است! عزیزم، من در برابر واقعیت و گفتن واقعیت ها تعهد دارم، نه در برابر آن هائیکه خود را در قبال پیش بردن مقاصد دیگران ملزم ساخته اند. یا در برابر کسانی که با شنیدن حقایق بجای اینکه بفکر یافتن علت های بیماری و بیکاری خود باشند، احساس خودکم بینی میکنند!

گفتن این حقایق برای من، از شما بیشتر دردناک است، ولی من نمیخواهم خود را و مردم خود را با آنچه نیستیم و هستیم فریب بدهم و سبب شوم که آنها بازهم درهمان خوابهای خرگوشی باقی بمانند.

قبل از اینکه این بخش از این نوشته را تمام کنم، از شما دوستانه تقاضا دارم که یک بار به کتابخانهٔ بزرگ یا کوچک تان در خانه مراجعه کنید و صادقانه بگوئید که چند در صد کتاب های کتابخانهٔ تان، خواه تألیف و خواه ترجمه، کار ایرانی هاست و چند در صد آن کار نویسندگان خود ما؟ یکی از اعضای فامیل را هم باخود ببرید، زیرا در برابر اعضای فامیل گفتن خلاف واقعیت، به نظر من، سخت است!

ـ بجواب تعبیر تان از این عبارت:

"تا وقتیکه به همین فرهنگ هائی که ایرانیان بوجود آورده اند مراجعه نکنیم، معنی آن ها را فهمیده نمیتوانیم. در سابق به لغت نامه هائی که توسط فارسی زبانان هندی تألیف و تدوین می شد مراجعه میکردیم و امروز به همین فرهنگ های ایرانی. همینگونه اگر به دستور های زبان که ما تألیف و تدوین کرده ایم نگاه کنیم شاید با مقایسه با دستور هائی زبان که در ایران بوجود آمده و کار هائی که ایرانی ها در این زمینه نموده اند بتوانیم بگوئیم که ما هیچ کاری در این عرصه نکرده ایم. همینطور در گسترهٔ ترجمه آثار گران بار فرهنگ های اروپائی و ... کدام یک از ما میتوانیم از اهمیت ترجمه سیزده یا چهارده جلدی " تاریخ تمدن " ویل و آریل دورانت، که اگر همهٔ آن ها در کنار هم قرار گیرند درازی آن به یک متر میرسد، چشم بپوشیم؟ بزرگترین و مهمترین کار فرهنگی ما افغان ها تألیف و تدوین " دایرة المعارف آریانا " بود که در سال، اگر فراموش نکرده باشم، 1341 در شش جلد تکمیل شد. در شش جلد که حروف " آ " و " ا " آن در تقریباً چهار جلد نسبتاً قطور، و متباقی بیست و پنج یا بیست و شش حرف آن در چیزی کمتر از سه جلد که قطر مجموع این سه جلد برابر به قطر دو جلد اول و دوم نمیشد، تألیف شده بود. دلیل اینکه بیشتر از سه جلد اول آن حاوی دو حرف و کمتر از سه جلد نازک اخیر حاوی بیشتر از بیست و چهار حرف بود چیز دیگری نمی تواند باشد غیر از بی حوصله شدن کانونی که متشکل از ده ها عضو بود؛ در حالی که حاصل

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادښت: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

کار یک نفر ایرانی بنام "علی اکبر دهخدا"، *3 همراه با یک جلد مقدمه، فرهنگ یا لغت نامه ای است دارای پانزده جلد که از نظر کمیت بیشتر از بیست تا سی برابر کاری است که جمع کثیری از اندیشمندان، استادان، ادبا، نویسندگان و افراد مسلکی ما برای تألیف دایرة المعارف مذکور نمودند! از تفاوت کیفی آن فعلاً چیزی نمی گویم! قرار نوشته ها این مرد به تنهائی بیشتر از سی سال کار کرد تا چنین گنجینه ای را بوجود آورد؛ تازه، نوشتن این فرهنگ تنها کاری نیست که او کرده است"! خود را ناچار به گفتن این برداشت می یابم که با تأسف شما جویندهٔ حقیقت نیستید! در غیر آن به جای میدان دادن به پندار ها، نظری به واقعیت ها معطوف میکردید! باز هم از شما همان تقاضای بالا را میکنم: به کتابخانهٔ خود یا به کتابخانهٔ یکی دو تا از دوستان تان مراجعه کنید و ببینید که فرهنگ های لغت و دستور های مختلف زبان و کتاب هائیکه در کتابخانهٔ شما و کتابخانه های دوستان تان موجود است، بیشتر در کجا تألیف و تدوین شده اند! به نقل قول هائیکه شما و دوستان تان گاهی از اندیشمندان جهان میکنید بنگرید و بگوئید که شما آن ها را از کدام کتاب ها نقل میکنید! من میخواهم تنها قناعت اعضای فامیل خود را که شکر همه اهل نوشته و کتاب و مطالعه هستند، به نمایندگی از من، فراهم کنید. ضرورتی نیست که به قناعت من و به قناعت دیگر کسانی که اهل قلم و اندیشه و کتاب هستند، بپردازید!

همچنین یک بار به دایرة المعارف آریانا نظر کنید، یا از یکی از دوستان تان که این دایرة المعارف را در اختیار داشته باشد، بپرسید و ببینید که من راست می گویم یا دروغ!

شما مینویسید که نویسندگان دایرة المعارف آریانا مردمان محرومی بوده اند. به نام های آن ها نظری بیفکنید. هشتاد در صد آنها از خواص جامعه بودند!! شما فکر میکنید که دهخدا را در تدوین آن اثری بزرگ و ماندگارش دولت ایران کمک نموده است؟

حقیقت این است که در کشور ما تا چند سال اخیرعلاقه ای که بتوان به آن دل خوش کرد، به استثنای چند تن، در امور فرهنگی ـ تاریخی ـ ادبی ـ علمی وجود نداشته است. و این واقعیت هر چند درد آور و ملول کنند، بهتر است گفته شود. پنهان و توجیه و تحریف گردن حقایق سودی به حال ما ندارد.

هدف من از یادآوری آنچه در ایران بیشتر صورت گرفته و در کشور ما کمتر، نه تحقیر مردم، و نه کم زدن خود، یا به اصلاح شما، خودکم بینی است. به نظر من انسان ها، برای تثبیت مقدار و ارزشگذاری کار هائیکه انجام داده است مجبور است کار های خود را با کار های انجام شده دیگران، بخصوص با کار های انجام داده شدهٔ همسایگان همزبان خویش مقایسه کند. میگویند:" **هر چیزی به اضدادش شناخته می شود**."

من کارهای خوب و ارزشمند وطنداران بااستعداد و پرکار و قابل قدر خود را همیشه تحسین میکنم و به زحمات شان ارج میگذارم و از کار های شان احساس لذت و غرور میکنم، چنانچه در نوشته ای که شما آنرا نقد کرده اید از آقای حسینی با مسرت و احترام لازم یاد شده است و از اقبال بی مانندی که از کتاب های شان در سراسر جهان شده است، عاشقانه تمجید کرده ام. من در آن مقاله ای که شما آن را نقد نموده اید، نوشته ام که ما ملت و مردم بی استعداد و ناتوانی نیستیم،اما تنبل و بی علاقه ـ به استثنای چند تا ـ به زندگی و تغییر و بالا رفتن هستیم!

3- میخواهم یک چیز بسیار مهم را بشما بگویم، و آن اینکه لحن تند و ایراد صریح من از تنبلی و از کم کاریها و بی علاقگی های ما به تغییر در سال های پیشین، با مقایسه با کار های فرهنگی و علاقهٔ دیگران به دانش و علم و آموختن و آفریدن، از هر کشوری که هستند، از سر دلسوزی به این خاک و این ملت است. **من همیشه به جد سخن گفته ام و به جد سخن خواهم گفت، گاهی هم بسیار تلخ، زیرا به این سخن باور دارم که " آنکه با گفتن حقایق میگریاندت دوست تو است، نه آنکه با کتمان حقیقت میخنداندت"!**

یک چیز دیگری را هم میخواهم به شما، و از طریق شما به آن هائیکه حرف های شان از زبان شما جاری میشود، اطمینان بدهم، که من هیچگاه به جمع بدخواهان خاک خود یا به جمع آنانیکه در خدمت بدخواهان این خاک قرار دارند، قرار نخواهم گرفت. همینطور نه حرفی کسی از زبان من جاری خواهد شد و نه قلمم برای دیگری غیر از مردم کشورم و غیر از واقعیت بکار خواهد افتاد. هرحرفی که از دهن من بیرون میشود، حاصل فکر و خواست خود من است.

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

4- خالق بحث و جدل مضحکهٔ " پوهنتون " و " دانشگاه "، به اصطلاح شما، من نیستم. خالق چنین بحث ها و جدل ها در واقع، مستقیم یا غیر مستقیم، زمامداران به اصطلاح " بزن و برو" و پیش پای بین شصت سال پیش کشور بودند که از کارهای ناروا وغیرملی یک عده انسان های بی عقل و عقده ای حمایت کردند، و با این کار شان شری را آفریدند که تا امروز دامن ما را گرفته است و معلوم نیست که چه وقت این شر و این فتنه گریبان ما را رها خواهد کرد؟

نوشتهٔ من دراین خصوص یکی دو ماه قبل به نشر رسیده است، ولی بحث در این مورد از دهه ها جریان دارد. اگر درست دیده شود، خود افغان ـ جرمن هم با طرح چنین مسائلی ـ برای گرم ساختن بازار پورتال ـ یکی از آتش بیاران این معرکه است. مگر نشنیده اید که " جواب ابله خاموشی است!!

من در آن نوشته منحیث وظیفه و برای بیان حقایقی که با تأسف دیگر از ذکر آن گریزی نمانده بود، چند مطلب را توضیح و نقد کردم:

ـ تعداد زیاد از اعضای کمیسیون، مردمان دور اندیش و وطن خواه نبودند.

ـ آنها با این کار شان تخم نفاق و بدبینی را بین مردم کاشتند.

ـ کلمات دانشگاه و دانشکده و امثالهم که ریشه در زبان ما دارند، بیگانه نیستند. آنانیکه چنین کلمات را بیگانه میخوانند به موجودیت و اصالت زبان خود شان صدمه میزنند. (کلمات فروردین و اردیبهشت و ... آنگونه که یکی از نظردهندگان دریچه نظر خواهی در افغان ـ جرمن آنرا کلمات ایرانی خوانده اند، در اصل کلمات ایرانی نیستند. این کلمات مربوط به زبان اوستا و زبان زرتشت، است. اگر زرتشت در بلخ بدنیا آمده و بلخ مربوط به ما بوده و مربوط به ما است، چگونه زبان وی نمیتواند از ما باشد؟! با تأسف ما ها از یک طرف عقل خود را بکار نمی اندازیم و از طرف دیگر اسیر پنجهٔ قوی دیوی تعصب هستیم. تعصب زیاد دید انسان ها را کم و عقل شان را زائل میکند.

ایرانی ها تنها کاری که کردند این کلمات و صد ها کلمهٔ دیگر را که مربوط به زبان اوستائی بود از طریق زبان فارسی باستان و پهلوی اشکانی و پارتی ـ فارسی ای که از نظر زمانی در میان زبان فارسی باستان و فارسی دری رواج داشته است ـ دو باره زنده کردند.

مانند زرتشت و زبان وی، فارس و فارسی، اگر قبیلهٔ فارس که بعداً قسمتی از خاک کشور ایلام، جائیکه این قبیله در آنجا به اجازهٔ حکومت ایلام با قبول پرداخت باج ساکن شد، ازجای دیگری به آنجا آمده باشد، میتواند از اصل خود جدا باشد؟ در این مورد به کتاب " آریاها و ناآریاها" ی داکتر بهزاد مراجعه کنید. صفحهٔ دقیق آنرا، چون به خاطرم نیست، نتوانستم بنویسم.

بدی کار بعضی از مؤرخین، و برخی از نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی، بخصوص روشنفکران کذائی ما در این است که اینها، برای جعل تاریخ، تاریخ را غالباً از جائی مینویسند که به نفع خود شان باشد، درحالیکه برای آموختن و بیان درست تاریخ، تاریخ را باید از ابتدای وجود آن با دقت و مسئولیت نوشت.

ـ کار داد و ستد زبانی باید از طریق داد و ستد آزادانهٔ مردم و بدون اجبار صورت گیرد. (نمیدانم شما چطور میتوانید رسمیت یافتن کلمات درملتون و روغتون و زیژنتون و پوهنتون و پوهنحی و پوهندوی و پوهنمل و مرستیال و ... را، در حالیکه قبلاً این ادارات و مناصب دارای نام های تاریخی ـ ملی (خودی) دواخانه و شفاخانه و زایشگاه و ... بوده اند، داد و گرفت یا تبادل عادی زبان ها بخوانید؟ رواج یافتن کلمات " سُر " و " تال " و " لی " و " انتره " و ... یا چوته و چت و بیتک و گادی و چاپی و روپیه و ... را از زبان هندی میتوان داد و ستد عادی زبانی توده ای نامید، نه رواج دادن آن کلمات را. زیرا در ترویج این کلمات هیچ مقامی رسمی، نه مستقیم و نه غیر مستقیم، دست نداشته است. در حالیکه معمول شدن آن کلمات به دستور سردمداران کشور و از طریق کانون رسمی ای که مورد حمایت نظام بود، صورت گرفته بود.

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

به نظر من این دور از انصاف است که کانونی که از طرف دولت بوجود آمده، وطیفه بگیرد که کلمات (نامهای) تاریخی یکی از زبان های رایج و رسمی کشور را از روی ادارات و مناصب و فروشگاه ها بردارد و کلماتی را از زبان دیگری؛ خواه از یکی از زبان های خود یا یکی از زبان های بیگانه، روی آن بگذارد. و بی انصافانه تر آنکه ما این کار را نه تنها نادرست نخوانیم، بلکه، برای خوشی چند تن آن را داد و ستد عادی و داوطلبانهٔ مردم بنامیم، یا اصلاً در برابرآن سکوت کنیم و نام خود را هم بگذاریم روشنفکر و حقبین!

ـ زمینه ایجاد وحدت میان مردم از طریق احترام به داشته ها و حقوق همدیگر بیشتر و بهتر فراهم می شود، تا کاربرد زور از بالا ها. دلایل این مدعا بعداً در مقالهٔ جداگانه ای نوشته شد که در اینجا غرض مطالعهٔ خوانندگان عزیز ارائه میشود:

" وحدت ملی چگونه بدست می آید؟

آنانیکه با برجسته ساختن یک زبان در یک کشور چند زبانه میخواهند، آنگونه که خود این مطلب را تلویحاً در نوشته های شان ابراز میدارند، به وحدت ملی دست پیدا کنند، باید بدانند که در دنیائی که ما امروز زندگی میکنیم و با توجه به حقایق غیر قابل انکار و اغماض، یعنی وجود اقوام، خرده فرهنگ ها و زبان های مختلف در یک کشور، چنین کاری ممکن نیست. چنین امری در زمان های گذشته، آنگاهی که حق و حقوق مردم را شاهان پرزور و شمشیر بدست جبار تعیین میکردند، ممکن بود، ولی امروز که مشکلات و مسائل در روشنی تعابیری مانند حقوق بشر و عدالت اجتماعی و آزادی و برابری میان باشندگان یک کشور حل و فصل میگردد، رسیدن به این گونه آرزو ها از طریق زور شاهان یا حکومت های تحمیلگر دیگر غیرعملی است.

در عصر ما به نظر من تنها و تنها دو چیز میتواند مؤلفه های اصلی و اساسی وحدت ملی در یک کشور چند قومی و چند زبانی باشد. یکی از این دو چیز سرزمینی است که مردم در آن زندگی می کنند و دیگر وجود عدالت میان تمام اقوام.

جامعه شناسان مؤلفه های زیادی مانند زبان و تاریخ و فرهنگ را برای وحدت یک ملت ضروری پنداشته اند. شکی نیست که مردمانی که به یک زبان تکلم می کنند و دارای عرف و عادات و رسم و رواج های مشابه و ریشه و تاریخ واحدی هستند، نسبت به مردمانی که مشترکات شان باهم کمتر است، بیشتر متشکل هستند، ولی آنجا که چنین اشتراکاتی وجود ندارد یا کمتر وجود دارد، چه؟

بر سر عامل اول، یعنی بر سر افغانستان به عنوان محور اصلی و اساسی وحدت ملی فکر نکنم که هیچ قومی اختلاف داشته باشد. بر سر این محور به عنوان محور اساسی و اصلی همهٔ ما همنظر هستیم. ما همه افغان هستیم و افغانستان خانهٔ ماست. نبود وحدت ملی، اگر گاه گاه از این زبان یا آن قلم چیزی شنیده میشود، تا جائیکه من متوجه شده ام، در این نیست که اکثریت 9،99% ما بر سر افغان بودن توافق نداشته باشیم. مشکل ما در واقع این است که در کشور ما با اقوام و با داشته های زبانی، فرهنگی و قومی شان برخورد توأم با احترام و برابر صورت نگرفته و صورت نمیگیرد! آنانیکه شکایت دارند، میگویند: آره، افغانستان خانه همهٔ ماست، اما در این خانه حقوق همه آنگونه که باید مراعات و احترام می شد، یا احترام شود، درعمل مراعات و احترام نشده است؛ و جائیکه حق و حقوق همه احترام نشود و عدالت وجود نداشته باشد بحث وحدت بحث بیهودهٔ است.

تحمیل کلمات بیشمار پشتو در زبان فارسی دری بوسیله کمیسیون منتخب در دهه سی شمسی در کشور و دفاع از آن کار مقرون با احترام به داشته های فارسی زبانان کشور نبود؛ و نه هست! شفاخانه کلمهٔ فارسی ایران نبود که آن را به بهانهٔ تهاجم فرهنگی ایرانیان از زبان فارسی دری حذف و بجای آن کلمهٔ روغتون را رسمیت بخشیدند. همچنین کلمات زایشگاه و دواخانه و غیره و غیره. کلمات فارسی دریی که در زبان پشتو راه پیدا کرده اند یا کلمات پشتوی پذیرفته شده در زبان فارسی دری ـ در عرض سال ها امتزاج این دو قوم باهم ـ در نتیجهٔ تماس عادی و روزانهٔ دو جانبهٔ فارسی زبانان و پشتو زبانان باهم و بشکل خود بخودی و بدون اجبار در این زبانها درهم آمیخته اند، ولی کلمات پشتویی که بنابر پیشنهاد کمیسیون یاد شده، به تأسی از تمایلات مقامات

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

بلند رتبهٔ دولت، بجای کلمات فارسی دری رواج داده شد، داد و ستد عادی میان زبان ها نبود. این نوع تشبثات و اقدامات قوام بخش وحدت ملی نیستند. چنین تلاش هائی میان مردم ایجاد بی اعتمادی و خصومت میکند ـ بحث های بعضاً درشت فعلی نتیجهٔ همین تلاش های اشتباه آمیز میباشد. و ناگفته پیداست که وجود بی اعتمادی و خصومت میان مردم یک کشور بهترین راه برای نفوذ بیگانه ها در آنکشور است؛ بیگانه هائی که برای نفوذ و تضعیف بیشتر یک کشور منتظر بوجود آمدن درز های قومی ـ زبانی ـ دینی ـ مذهبی ـ هویتی ـ و فکری در میان مردم آن کشورهستند. اگر نیک دیده شود، این ما هستیم که نافهمیده زمینهٔ نفوذ و تهاجم های گوناگون کشور های بیگانه در خاک خود را مهیا میکنیم!

آنچه سبب استحکام وحدت ملی در یک کشور چند قومه و چند زبانه ای که حال به حقوق خویش، برمبنای تعابیر جدید، یعنی آزادی و برابری و دموکراسی آشنا شده است، میباشد، تطبیق عدالت و شناخت حقوق همه در جامعه است؛ نه تحمیل یک شخص یا یک فرهنگ یا خرده فرهنگ و زبان بر شخص و فرهنگ و خرده فرهنگ و زبان های دیگر.

خواهش من از آنانی که مصرانه، ولی بیمورد از اقدامات نادرست دولت های گذشته بنام قوم و خویش و همزبان و هموطن (به معنی عامیانهٔ آن) دفاع میکنند، این است که بخاطر ایجاد تفاهم و صمیمیت بیشتر میان مردم و استحکام وحدت ملی و حفظ استقلال کشور کار های غلطی را که در گذشته از طرف اشخاص و دولت ها صورت گرفته است، اگر واقعاً و جداً خواهان رفع تخاصمات و تخالفات موجود در کشور هستند و خواهان وحدت ملی در کشور میباشند، به مثابه اولین قدم در این جهت، تقبیح کنند.

تلاش برای حذف فزیکی یا فرهنگی دیگران دشمنی بوجود می آورد، نه دوستی و وحدت. اگر علاقه به وحدت ملت دارید، به یکدیگر احترام بگذارید و حقوق یکدیگر را مراعات نموده عدالت را پیشه کنید!

خواهش دیگر من از آنانی است که بی دلیل و بدون سنجش کلمات نامأنوس و کج و کلنج و بی ریشه بیگانه را به زبان خود راه میدهند. این ها، بخصوص صاحبان تلویزیون ها، سایت ها، روزنامه ها و مجلات باید در حد امکان بکوشند تا کلماتی که ناباب و نازیبا و دور از مفهوم هستند در تلویزیون ها، سایت ها، روزنامه ها و مجلات شان به نشر نرسد.

اصطلاح کج و کلنج شاید در لغت نامه ها وجود نداشته باشد، اما در زبان عامیانهٔ مردم ما این اصطلاح زیاد بکار میرود!! وقتی از لغت نامه ها صحبت میکنم، منظورم لغت نامه های همسایه های ایرانی ماست که غالب ما ها باوجود این که تحمل دیدن آن ها را نداریم، در مواقع ضرورت تنها و تنها بدان ها مراجعه کرده حل مشکل میکنیم. بدیهی است که اگر ما به تدوین یک لغت نامه جامع فارسی دریی که در افغانستان صحبت میشود، یا به تدوین فرهنگ اصطلاحات موجود در کشور می پرداختیم، معنی این اصطلاح و معنی اصطلاحات عامیانهٔ دیگر مانند "تخته کردن" (خود را بزور در میان مردم جا کردن: او بیادر جای ده کجاست که خوده بزور ده میان مردم تخته میکنی. خوردن: بترقی، همیالی یک غوری برنجه تخته کردی. و ...) را میتوانستیم در آن ها پیدا کنیم. اما ما کجا و این کار ها کجا؟! اول باید از لت و پار کردن و یخن دریدن یکدیگر خلاص شویم!! "

آیا باوجود این نوشته و این رهنمود و این امیدواری، انتقاد از این حقیر درگاه، به بی توجهی به وحدت ملی، موردی دارد؟ یا باوجود این همه تلاش های بی شائبه و متداوم در زمینه ای بیداری مردم و توجه به خاک و ملت، موردی وجود دارد که مرا متهم به خوش رقصی به بیگانگان کنند؛ یا بمن اتهام ببندند که من به موجی که در صدد برهم زدن وحدت ملی به دستور بیگانگان هستند، پیوسته ام؟

5- من با این گفتهٔ شما که "این کلمات را دیروزی ها در فضای آرام دور از جنگ، بدون خصومت، اعم از تمام اقوام افغانستان برای تثبیت مشخصهٔ هویت ملی علیه ایرانیان مغرض پذیرفته بودند." قطعاً موافق نیستم، زیرا اولاً بحث در این زمینه از همان آغاز وجود داشته است. اینکه برخی از ما ها آن را نادیده میگیریم ـ و چرا؟ ـ حرف دیگری است!

ثانیاً اگر بحث در آن زمان ـ بفرض ـ وجود نداشته، دلیل نمی شود که بحث در آن مورد هیچ گاهی وجود نداشته باشد! در اتحاد جماهیر شوروی در زمان سلطهٔ دیکتاتوران مختلف خیلی حرف ها وجود داشت که صحبت نمیشد، ولی امروز در هر گوشه و کنار

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

جهان به شمول خود روسیه مواردی متعددی مورد بحث و فحث و انتقاد و مذمت قرار میگیرد. سخت گیری آن دوران فرمانفرمایان کشور ما را هیچ یک ـ به غیر از سبکباران و آسوده خیالان ـ نمیتواند منکر گردد! **ثالثاً وای به حال کشور و ملتی که تنها صد ـ دوصد کلمه هویت ملی اش را مشخص میکند!!**

6ـ میفرمائید: " جناب آقای "سیدهاشم سدید" که بدون شک یکی از روشنفکران با شهامت افغان می باشند و حساب شان از دیگران جداست با پیوستن به این بحث های بناحق، متاسفانه کارشان بجای کشیده است که نمونه آن در آخر نقل قول بالا واقعا خارج از انتظار بود.

ایشان در نوشته یی تحت عنوان" **تا کی باید بی خریطه فیر کرد؟**"که من باز هم بدان اشاره خواهم کرد،عدالت را درین باره فقط از همان زاویه درموجودیت چند کلمه می بینند بدون آنکه مدارای اجتماعی را در زمینه زبان از طرف یک بخش بزرگ ملت افغانستان کوچکترین نظری بیاندازند. در حالیکه توقع جامعه از روشنفکران آگاه وبا درد این است که بادید فراخ همه جانبه به قضایا برخورد نمایند وبر اساس عدالت اجتماعی، وحدت ملی را سبب شوند.

در شرایطی کنونی بجای چنین مطالب بیمورد چرا نویسندگان، دیگران را هدایت نمی کنند که دوستان بیایید نوامیس سرزمین ما را از تجاوز بیگانگان حفظ کنیم."

عرض شود که:

ـ همان شهامتی که شما از آن یاد نموده اید، مانع از آن میشود که من این مسئله را به مانند شما ناحق بخوانم. من اجرای عدالت در کشور را تنها مربوط به رد و قبول چند کلمه نمی بینم. موضوع تحمیل چندین کلمه از یک زبان به زبان دیگر فقط بعنوان مثال یاد شده است. اگر به نوشته ای که شما آن را نقد کرده اید و نوشته ای که در بالا نقل شده است توجه نموده باشید من از کلمهٔ حقوق مردم یا حقوق دیگران یاد نموده ام. توجه کنید: **" به یکدیگر احترام بگذارید و حقوق یکدیگر را مراعات نموده عدالت را پیشه کنید!" شاید بیمورد باشد، اگر به شما گفته شود که حقوق جمع حق معنی میدهد و در بر گیرنده خیلی از حق ها است!!**

ـ اگر یکبار دیگر به نوشته های من کوتاه نظری بیفکنید، خواهید دید که من همیشه بر وحدت ملت بعنوان یگانه منبع قدرت و قوت و توان ملت و کشور تأکید داشته ام. در واقع تنها دغدغهٔ من بیداری و وحدت ملت است!

ـ نظر من برخلاف دیگران این نیست که راجع به گذشته های تار و ستم های که بر این یا آن رفته است، راجع به کمبودات وعیب ها، و راجع به بی عدالتی های که شاهان بر مردم و قومی بر قوم دیگری روا داشته اند، بمن چه گفتن ها و به تنبلی های ما، صحبت نشود و همه درد ها در سینه ها مبحوس گردند وهزاران سخن ناگفته مسکوت بمانند، یا بازدن به دهن این و آن ویا بزور شکنجه و زندان و برچه مردم را به خموشی وادار کنیم، بلکه پیشنهاد من اینست که با سینهٔ فراخ و حوصلهٔ بلند و تحمل مثبت ـ نه تحمل منفی ـ برای آیندهٔ بهتر مردم و کشور، بگذاریم هرکسی هرحرفی دارد بزند. و شما هم بجای دفاع از ناحق و بیدادها، بنام عالم و مؤرخ و دانشمند و روشنفکر(متأسفانه من در فکر شما روشنی کمتر و تاریکی بیشتر میبینم!)، به آنانیکه کار خلاف نموده اند بفهمانید که خیر ملت و وطن در این است که اگر گناهی از یکی سر زده است آن را بپذیرید و در جبران آن بکوشد. علاوه بر این بکوشند تا برای ایجاد فضای اعتماد و یک رنگی به حق و حقوق یک دیگر احترام بگذارد.

ـ دیگران تنها از وحدت ملی حرف میزنند، ولی من ضمن ابراز این آرزومندی قلبی راه عملی آنرا هم پیشنهاد می کنم. **شیرازهٔ وحدت ملی** (این عبارت از شماست) تنها از این راه حفظ میگردد، نه از راه تحریف واقعیت ها، و با شعار دادن خشک و خالی "ما وحدت ملت را میخواهیم".

ـ شما از کدام تجاوز حرف میزنید؟ من در مورد هیچ تجاوزی به کشور، هیچگاه، سکوت نکرده ام. علیه انواع مداخلات ایران به کشور ما، علیه ادعا های بی پایه عظمت طلبان افراطی ایرانی وعلیه باورهای سخیف، بی پایه و بی معنای از خود خواندن سرزمین و مفاخر علمی ـ ادبی ـ فرهنگی دیگران که بوسیله برخی از شیونیست های مسخرهٔ ایرانی به شکل مستمر شنیده میشود، در حد توان و امکان، نوشته ام؛ و اگر موقع مساعد شود بازهم خواهم نوشت. همینطور علیه تجاوز و تهاجم شوروی وقت به کشور

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

ما و مداخلات روسها در حال حاضر و مداخلات گوناگون و شرم آور پاکستان در امور داخلی افغانستان و جنایات و وطن فروشی های برخی از افغانانی وابسته به بیگانگان. نه تنها این، که حضور نیروهای خارجی را در حال حاضر نیز تجاوز به خاک افغانستان میدانم، در حالیکه برخی ها موجودیت فعلی نیروهای خارجی در خاک ما را نه تنها تجاوز نمیدانند، که از آن دفاع هم میکنند! من در این مورد هم نوشته ام ـ مراجعه کنید به مقالهٔ " **روشن شده است آئینهٔ ما به نور عشق**" ـ، ولی برخی از منابع و برخی از اشخاص فرصت طلب و معامله گر، کسانی که یکروز یک روی دارند و روز دیگر روی دیگری، از ترس اینکه در روزی بر روی شان بسته نشود، آن مقالات را نشر نکردند. میدانید که نوشتن، هم از لحاظ نداشتن وقت و هم از لحاظ بعضی معاذیر صحی، چقدر برای من سخت شده است؟ باوجود این نوشتم!

ـ از کدام ناموس حرف میزنید؟ آیا ناموس و سرزمین ما تنها پامال چکمه های روس ها و پاکستانی ها و اعراب و ایرانی ها شده است؟ چه بگویم که پول سرشار ـ و برای بعضی ها همان یک لقمه نان چرب و نرم ـ غرب هم چشم ها را کور میکند و هم بر زبان ها مهر میزند!!

7ـ در برابر این اتهام تان:"این دوست ارجمند که من شخصاً احترام عمیق به ایشان دارم با چنین کلمات مطنطن و احساساتی تمام سیر حرکت تاریخ یک قرن ما را نادیده می گیرد و ملت ما را گدای در یک نظام فرهنگی جعلی نشان می دهد که در همان کشور نیز به اندازه این جملات ،ایرانزدگی در همه حلول نکرده است. چنانکه نویسنده محترم خود متوجه این امر می شود وبلافاصله برای رفع نقصان گام پیش می نهد.اما خیلی دیر:

"**امید است فکر نکنید که من به دفاع از ایرانیان برخاسته ام یا من ایرانی زده شده ام**"!"، ناگزیرم بگویم که چنین امیدواری ها را من، نه فقط در همین مورد خاص، بلکه همواره در موارد گوناگون، شاید در هر یک از نوشته هایم، تکرار نموده باشم. چرا؟ چون میدانم که برخی از خوانندگان نوشته های من، که گاهی با صراحت کامل و با جدیت تمام و بعضاً با تندترین لحن به هدف آموزندگی و بازکردن چشم و گوش مردم غنوده در بستر گرم بی تفاوتی ها نوشته میشوند و تقریباً همیشه بر کمبودات ما اشاره دارد، از طرح چنین واقعیت ها شوکه میشوند و فکر میکنند که من از لحاظ سیاسی یا وطن پرستی مرتد شده ام.

من میدانم و میدانستم که برخی از کسانی که چنین نوشته های من خوش شان نمی آید و لحن تند و افشاگرانهٔ من به ذوق و مشرب شان برابر نیست، همانگونه که منتقد مخاطب من مرا متهم به ایرانزدگی کرده است، به خیانت و جنایت و ... متهمم میکنند. نوشتن آن مطلب به همین دلیل بود که به چنین افرادی به گونهٔ تلویحی ـ قبل از اینکه آن ها آن را یاد کنند ـ گفته باشم که: " من میدانم در ذهن پاک یا ناپاک شما چه میگذرد و شما چگونه فکر میکنید!"

شاید فهم بلند مطالب حتی برای یک تعداد مدعیان روشنفکری هم مشکل است! یا شاید گوش ها از حرفهای غرضمندانه آنچنان پر شده اند، یا عقده های خود کم بینی در برابر فرهیختگی فرهیختگان چنان به کینه های برطرف ناشدنی تبدیل گردیده اند، یا تعصب بیش از حد در یک زمینهٔ خاصی چنان عقل ها را از بین برده است، که فهم رسا ترین زبان ها هم دشوار شده است.

8ـ در رابطه به آثار مبتذل در ایران، یا جا های دیگر، باید گفت که به هر جای دنیا که بروید و بنگرید، خواهید دید که در آنجا ها، هم کار های خوب شده است و هم کار های خراب. اما آنچه قابل اهمیت است، این است که مردم، همه جا و همیشه، کار های خوب را قدر میکنند. شما یک اثر مبتذل را بمن نشان بدهید که ماندگار شده باشد، یا جایزه ای بدست آورده باشد! یا کسانی، جز انسان های مبتذل، آن ها را توصیف نموده برای نویسندگان شان کف زده باشند! آثار ارزشمند، ولی، چه از خامه ای سقراط تراوش نموده و بوجود آمده باشد و چه از خامه ای روسو و کانت و مارکس و وبر و هابرماس و ... هم در دوران خود شان و هم امروز، نه اینکه خوانده میشوند، که به شکلی، کم یا زیاد، جزء یا پاره ای از دروس دانشگاه ها در سراسر جهان هم هستند.

شکایت من هم همین است که ما کمتر ترویج دهندهٔ ادبیات ارزشمند بیگانگان، چه ایرانی و چه غیر ایرانی، در کشور خود بوده و هستیم. شما یک بار به دفتر جنرال قونسلگری افغانستان، یک دفتر دولتی، در بن، که دو روز پیش و برای اولین بار، از قضاء، گذرم بدانجا افتاد، مراجعه کنید و ببینید که در الماری کوچک کتاب های این قونسلگری چند عنوان کتاب خوب وجود دارد؟!

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

در میان تقریباً هیچ کدام کتابی که ارزش خواندن را ندارند، چند عنوان کتاب ایرانی، از جمله کتاب " افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" نوشتهٔ چنگیزپهلوان، شخصی که نظریات مغرضانه و دشمنانهٔ وی علیه کشور ما به کسی پوشیده نیست، محض برای اینکه از یک شخص و از یک قوم معین در آن کتاب تعریف شده است، زینت دهندهٔ آن الماری است!!

چرا این ها بجای این کتاب ها، کتاب " بازی شیطان" درایفوس، کتاب" افغان ها، ملتی که دو ابر قدرت را به زانو درآوردند" جنرال عزیز احمد عزیزی، کتاب " بازی بزرگ" نوشتهٔ پیترهاپکرک، کتاب" بنیادهای علم سیاست" عبدالرحمن عالم، کتاب "ستون آهنین" سیسرون، کتاب توطئهٔ بزرگ اثر مایکل سیرز نویسندهٔ خوب امریکائی، کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و صد ها کتاب خوب دیگر را در آن الماری نگهداری نمیکنند؟ **تعجبی نیست! وقتی روشنفکر ما خواندن کتاب های بازارقصه خوانی را توصیه میکند و میگوید اگر ما کتاب های مادر گورکی و خوشه های خشم و پیرمرد و دریا و ... را نمیخواندیم، به این روز نمی افتادیم، غیر روشنفکر ما باید الماری های دفاتر رسمی را با آشغال ها تزئین کنند!**

شما در نوشتهٔ تان از یک تعداد هنرپیشه های ایرانی یاد نموده اید و هم از فلم های مبتذل ایرانی! مسؤول تورید این فلم ها کی بود؟ این کار به اجازهٔ کدام مقام صورت میگرفت؟ میدانم که خیلی از فلم های ایرانی کایی بودند. میدانم که بیشتر از نود درصد فلم های شان فلم های بازاری و تجارتی و بی کیفیت بود. دراین مورد من کاملاً با شما موافقم، اما ما دولتی داشتیم، افغان فلمی داشتیم و هیئتی که باید فلم ها را سانسور میکردند! هیئتی که نخبگان قلم و دانش و فرهنگ و مطبوعات کشور در آن عضویت داشتند! شما هم بعضی از این انسان ها می شناسید. بجای اینکه این سئوال را از من میکنید، منی که با شما در این خصوص موافقم، چرا این سئوال را از آن ها نمی کنید که به ه دلیلی به این گونه فلم ها اجازهٔ ورود و اجازه نمایش داده میشد؟ در مجموع، همانطوری که کسی در مورد کتاب ها و مجلات خارجی توجه نمی کرد، در زمینهٔ فلم هم بی توجه بودند.

برگردیم بر سر بحث اصلی:

در نوشته های شما گاه گاه نقل قول های از دانشمندان و فیلسوفان مربوط به زمانها و مکان های مختلف دیده میشود که شما با علاقهٔ خاصی آن ها را برای تأکید نظر تان بیان میکنید. چرا؟ چرا یک بار در زندگی از " نبرد من " آدولف هیتلر یک نقل قول نکرده اید؟ یا شعری از آن اشعار مخصوص عبیدزاکانی و ایرج مرزا در یک اثر ارزشمند دیده نمیشود؟ چرا شما از من پرسیدید که آیا من فلان کتاب آرامش دوستدار را خوانده ام، و نپرسیدید که آیا من کتاب "معاد" محسن قرائتی یا کتاب هائیکه در بازار قصه خوانی پشاور به چاپ میرسند را خوانده ام یا نه؟

میخواهم در همین رابطه یک قصه برای تان بکنم. روزی در یکی از میادین شهر با یکی از دوستان در حال صحبت بودیم که یک مرد مسن آلمانی بما نزدیک شده بدون مقدمه و سلام وعلیک گفت:" می دانید که یک جوان خارجی امروز بکس پولم را دزدیده است؟!" از فحوای کلامش چنان فهمیده میشد که او میخواهد بدینوسیله و با این پیام بما بفمهاند که همه خارجی ها ـ بشمول شما ـ دزد هستند. من، به بسیارآهستگی و نرمی، از این پیرمرد بیچاره پرسیدم: " شما میدانید که از سال های 1939 تا 1945 میلیون ها انسان در آلمان در کشتارگاه های مختلف به وسیله رژیم هیتلری بقتل رسیده اند؟ گفت: "بلی، میدانم!" گفتم: "حال به نظر شما من اجازه دارم همه آلمانی ها را، بشمول شما، آدمکش و قاتل خطاب کنم؟" مردک سرش را پائین انداخت و بدون این که یک کلمهٔ دیگر بگوید پی کارش رفت." (قضاوت انسان های جاهل و عقده مند و "سطحی نگر" همانند قضاوت این پیرمرد مفلوک بیچاره است!!)

همانگونه که گفته شد، حاصل کار هیچ ملتی یک سره خوب و بد نیست. به هین دلیل من عادت ندارم که همه چیز ها را یا سیاه سیاه ببینم و یا سفید سفید! هستند کسانی که چنین دید و چنین برداشت مرا دید و برداشت **شترمرغی** میخوانند. اینها با تفکراتی که در برهه ای از زمان در قالب مشخصی ریخته شده است، میخواهند بگویند که مثلاً حاصل فکر و عمل شرق یا غرب یا اسلام و کمونیسم یا ایرانی و افغانی و امریکائی و روسی و چینی و عرب یکسره یا خوب هستند، یا بد! در حالیکه چنین نیست! اگر هیتلری یا موسیلنی ای در غرب ظهور کردند، در مقابل آن ها دکارت ها و هگل ها و مارکس های هم در همین غرب دیده بدنیا گشودند. همینگونه در ایران و پاکستان و هند و روسیه و چین و امریکا و ...!

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

9- در مورد این نظر تان که: یکبار دیگر باید تصریح کرد که وجود فارسی در ایران را که با شیووینیزم فارس های مسلط بر ایران و سیاست های خرابکارانه رژیم ایران (در گذشته وامروز)پیوند خورده، نباید با زبان پشتو در پاکستان که در محکومیت و سرکوب قرار دارد، مقایسه نمود.از طرف دیگردر مورد ایران بعنوان صادر کننده متفرعن زبانی و جامعه پشتو زبان آن طرف خط که بیشتر وارد کننده ازین طرف است فرق بسیار فاحشِ وجود دارد که نظاره فرق آشکار آن احتیاج به ذره بین ندارد." باید بسیار متواضعانه عرض کنم که من از سیاست درونی این دو کشور و برخورد دولتهای آنها با مردمانی که در حال حاضر در آن طرف سرحدات ما، چه تثبیت شده و چه تثبیت ناشده، زندگی میکنند، حرفی نزده ام.

سخن در آنجا که شما در عبارت بالا بدان اشاره نموده اید تنها این بود که به همه اقوام در کشور ما حق برابر داده شود. این سخن را با توجه به شعار " حق برابر برای همه " ابراز داشته و ابراز میدارم، نه از روی دشمنی با این قوم و دوستی با آن قوم!! به نظر من احترام به حقوق و خواسته های برحق و داشته های دیگران است که سبب ایجاد صمیمیت و دوستی و در نهایت سبب بوجود آمدن یک ملت واحد و سعادتمند میگردد، نه تحمیل کردن ها، بخصوص تحمیل کردن های بیجا و بیمورد.

10- با بیان این عبارت که " زمانیکه احمدعلی خان کهزاد(1) در رکاب ولی نعمت اش شاه محمود خان صدراعظم، قلمفرسایی داشت هرگز پیشنهادی مبنی براینکه کلمات و لغات پشتو از میان فارسی دری برداشته و یا حذف شود، ازجانب شان وجود نداشت با آنکه در آن زمان برایش صلاحیت فراوانی درین عرصه داده شده بود. از طرف دیگر محمد گل خان مهمند که پشتو خواهی اش کاملا عیان است نیز در رکاب ولی نعمت اش پیشنهاد نکرد تا تمامی کلمات و لغات فارسی دری اززبان پشتو حذف و برداشته شود."، میخواهم بپرسم که حتماً میخواهید بگوئید که مردم در دوران صدارت هاشم خان و دوران صدارت و ریاست جمهوری داود خان بدان اندازه آزادی و توان و صلاحیت داشتند که خواست خود شان را خلاف میل و خواهش شاه و صدراعظمانش یا علی رغم خواست و ناخواست هاشم خان و داود خان، همچنین شاه محمود خان، اجراء کنند؟ اگر چنین فکر میکنید، من این دید و این آگاهی و قضاوت را برای تان تبریک میگویم!

11- بخاطر این نظر تان: "از جانب دیگر دزدی آثار فرهنگی اقوام غیر از فارس رابرای خود مجاز دانستند وبا پُر رویی، تمام هست وبود فرهنگی گذشتهٔ منطقه را زیرنام جعلی ایران امروزه ملکیت شخصی فارس ها شمردند." از شما تقاضا دارم که به نوشته هائی من در گذشته مراجعه کنید. دربرخی از آن نوشته ها بحث های مفصلی در این مواردی که یاد نموده اید وجود دارند. این نوشته ها به یقین شما را متقاعد به این میسازد که خود شما هم گاه گاه " بی خریطه فیر میکنید." بیشتر از این فکر نکنم در همین مورد چیزی برای گفتن لازم باشد!!

12- نمیدانم اگر از کسانی که مخالف استفاده کلماتی مانند دانشگاه و دانشکده و ... در کشور ما هستند، بپرسیم که شما با این تعصب شدید ـ حتی در برابر کلماتی که جزء زبان خود ما هستند ـ چگونه میتوانید کلمات "سوگلی" و "بنجل" و "ترفند" و " زالو" و " پررونی و... را که مختص زبان فارسی ایرانی هستند، بکار میبرید، چه خواهند گفت؟ گذشته از این نمیدانم با توجه به عبارت " برای هر شخصیت باوجدان وبا تمیز و وطندوست جای مکث بسیار دارد که چرا ؟ برخوان زبان شیرین دری مروج در افغانستان این مگس ها خیل خیل در پروازند تا این زبان را واقعاً با زبان زدن ها آلوده وزبون سازند که نتوان با آن ادبیات والا خلق نمود." کی ها را باید "مگس ها" خواند؟

کاری که من کرده ام تنها تأکید بر دری بودن یا دری شدگی کلماتی خانه و دوا و شفاء و زایش و دانش و گاه و کده و تابش و شلاق (یکی از همین علامه ها در جائی نوشته بود که شلاق لغت ایرانی است. این بیچاره خدا حتی نمیدانست که این لغت از زبان عربی، مانند هزار ها لغت دیگر زبان غربی به زبان ما آمده است) که دیگران آن ها را از ما نمیدانند، بوده است.

به هر حال توجه کنید به این جملات کسی که میخواهد ادبیات والا و خلاق و پیراسته از آلودگی ها یا آمیختگی ها بیافریند و دیگران را مگس میخواند:

ـ نباید ذهن جوانان ونیروهای کارگذارش را با چنین **ترفند** ها به بیراهه بکشانیم و مشغول بسازیم و...

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

- بیایید جنایتکاران جنگی را که **زالو** وار برتن بیمار وطن چسپیده اند تا آخرین قطره خون وطن را بمکند، افشا نمائیم...

- وبا **پُر رویی**، تمام هست وبود فرهنگی گذشتهٔ منطقه را زیرنام جعلی ایران امروزه ملکیت شخصی فارس ها شمردند.

- درزبان فارسی دری و موجودیت کلمات فارسی دری درزبان پشتو روی یک نیت خیرکه نشانهٔ **همزیستی** برادرانهٔ اقوام ... (این ترکیب هم برای اولین بار در ایران صورت گرفته است.)

- ، برخلاف زبان شیوای دری ما را که میراث فرهنگی بزرگ منطقه است مُفت در پای امیال **هژمونی** طلبانه دشمنان می اندازند... (این کلمه از زبان های اروپائی آمده و ایرانی ها آنرا برای اولین بار در زبان فارسی رواج دادند. جای بسا تعجب است که این کلمه باوجودی که هیچ سنخیت زبانی و تاریخی با زبان ما ندارد و همانطوری که گفته شد مروج آن هم در زبان فارسی همان ایرانی هائی هستند که ما دانشگاه و دانشکده و کنش و واکنش شان را قبول نداریم، در زبان و در بدرهٔ لغات منتقد نوشتهٔ من و یارانش ـ شاید ـ جاری میشود و جا دارد، ولی خانه و شفاء و زایش و دوا و گاه و بیگاه و ... از زبان ما نه باید بکار برده شونئ! یا اینکه ترکیب همزیستی را میتوانیم از آن ها بگیریم، ولی ترکیب دانشکده را نمیتوانیم از آن ها بگیریم! چرا؟ چون غلطی از خدایان سرزده و باید آنرا به هرشکلی که شده توجیه کرد!)

- کار **دوبلاژ** فلم بخاطر متاع ارزان وارداتی در وطن ساقط شد . وبجای آن، ترویج لهجهٔ ایرانی را منظور داشتند. (این کلمه هم که بوسیله منتقد نوشتهٔ من بکار رفته است حاصل فارسی سازی های ایرانی ها است.) توجه کنید که بعضی اوقات ضمیر پنهان انسان ها هم چه کار هائی که نمیکند!!

- واضح است مشت دشمن متوجه فارسی زبانان و بخصوص زبان دری حفظ شده ما از اصطلاحات **بنجلی** زبان مروج ایرانی میباشد.

- بنابه فرمایش دولت **پوشالی** ایران و یهودی های فارس با اجرت گزاف موظف نمودند تا برایشان تاریخ جعل نمایند ...

- آنها چرا نمی نویسند که همین **اراجیف** بی محتوی ایرانی باعث نقصان رشد یادشده در افغانستان شده است. زیرا هر معلول از خود علتی دارد. گفته اند که احتیاج مادر ایجاد است .

- دشمن با سؤ استفاده از خوش قلبی وسادگی این **نخبگان**، آنها را راهی راه مغرضان می سازند تا...

- اگر چنین نیست، چرا نمیخواهد یا نمیتواند با **واژه** های غیرفارسی زیرین نیز آشتی ناپذیر باشد... (می بینید که منتقد من چگونه بی خیال لفظ "واژه" را بکار میبرند؟ به نوشته های شان نگاهی بیفکنید و ببینید که در برابر دیگرانی که این کلمه را آگاهانه یا ناآگاهانه بکار میبرند، چه محشری بر را برپا میکنند!)

- و بالاخزه کلمهٔ "**سوگلی**" را که من در نوشته شان خواندم، ولی با مرور دو باره آن نوشته آنرا نیافتم.

به مصداق گفتهٔ: " مشت نمونهٔ خروار" از نقل بیشتر چنین کلمات در اینجا صرف نظر میکنم!!

13- بجواب این جملهٔ:"این هر دو جمع بی خبر باید متوجه باشند که ایرانی ها خود متوجه **عیوب** خود شده اند و حتی در عرصه داستان نویسی به عقب ماندن خود از نویسندگان کشور های دیگر و همچنان **کشورما افغانستان** اعتراف دارند." باید بگویم که اگر شما نوشتهٔ مرا که نقد کرده اید، بدرستی میخواندید، متوجه میشدید که من در آنجائی که از خالد حسینی ـ بعنوان نمونه ـ صحبت بمیان آورده ام، چه نوشته ام! اگر آن نوشته را دقیق خوانده اید و بازهم آنرا کتمان میکنید و این حرف را میزنید، کاری درستی نمیکنید. فراموش نکنید که شخصیت و اخلاق و درستی و نادرستی انسان ها از روی کلام و گفتار شان تثبیت میشوند! در مورد خالد حسینی من در یکی از نوشته هایم ـ دو یا سه سال قبل ـ نقل قولی از آقای نعمتی، صاحب کتاب فروشی نیما، را هم آورده بودم. این شخص در این رابطه گفته بود که نویسندگان داستانی ایرانی باوجود کار طولانی در زمینهٔ داستان نویسی تا کنون نتوانسته اند

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

چنین موفقیتی بدست بیاورند! فکر میکنم که برای عاقلان یک اشاره کافی باشد!! و این اشاره را من بار بار نموده ام! باوجود این ... خوب، چه میشود کرد؟!

14- شما به وجود ناصرپورپیرار افتخار میکنید، چرا؟ آیا او یک ایرانی نیست؟ آیا او از ملک کوروش و داریوش نیامده است؟ ناصرپورپیرار چه کاری کرده است که مترجم تاریخ تمدن یا مترجم ستون آهنین و یا معین و دهخدا و سائر محققین ایرانی نکرده اند. عجیب نیست که کار تحقیقی ـ علمی یک شخص از یک کشور را تحسین میکنید و کار دیگری از همان کشور را بی ارزش میخوانید، و حتی مخالف یادآوری از آن هستند؟ دلی آن روشن تر از روشنی آفتاب است!! من به ناصرپورپیرار، برای گفتن حقایق و کارهای تحقیقی اش، مانند همه آنهائی که کار تحقیقی میکنند و حقایق را میگویند، احترام قائلم. من هرگز شما را بخاطر این که از نوشته های او خوش تان آمده است یک شیونیسیت نمی خوانم.

در آنچه پورپیرار گفته است عناصر زیادی از واقعیت ها وجود دارد. ارزشگذاری به کارهای ارزشمند از خود و بیگانه به نسبت ارزش آن ها و نه بخاطر از خود بودگی یا بیگانگی آفرینندگان آنها از اخلاق سالم منشأ میگیرد!! برای من فرقی نمی کند که محقق و نویسنده احمد باشد یا محمود. از ترکستان باشد یا از اسرائیل. چیزی که مهم است، کار خوب است!

کاش دیگران هم همین شیوهٔ انسانی و اخلاقی را پیشه کنند و خود را از اسارت فکری نجات بدهند و در فکر کردن استقلال خود را پیدا کنند!!

15- نوشته میکنید: "دوست یاد شده درجای دیگر مینویسد: **کسانی که بدون دشمنی با سائر زبان ها میخواهند زبانشان از آلودگی زبان های خارجی وآراسته و پیراسته باشد".**

راستش را باور کنید با این جملهٔ تان شما مرا به شک و تردید انداختند. فکر کردم از فرط پیری از عقل بیگانه شده ام!

منظور من از کلمهٔ "آلوده" آمیختن بود. به یکی از فرهنگ ها رجوع کردم، دیدم که کلمهٔ آلوده همان معنی را دارا است که منظور من بود: آلوده یعنی آمیخته با چیزی. و آمیختگی مخلوط بودن دو یا چند چیز باهم . نمیدانم منتقد من چه برداشتی از آن کلمه داشته اند؟ من فکر نکنم که لازم باشد به ***ایشان*** گفته شود که بعضی اوقات یک کلمه ده ها معنی دارد. خصوصاً در زبان انگلیسی. علی الخصوص با پیشاوند ها و پساوند هائیکه به یک کلمه افزوده میشوند. منظور شما از آلودگی شاید ناپاکی است، در حالیکه منظور من همان اختلاط است. من آمیختگی زبانی ای را که در اثر معاشرت توده ها، یعنی معاشرت یا خواست و رفت و آمد عوام ـ آنطور که وراوینی میگوید ـ بوجود بیاید، هم درست میدانم و هم قبول دارم. ولی، همانگونه که بار بار گفته ام، اگر به اجبار تحمیل شود، آنگونه که در کشور ما و به اجبار تحمیل شد، هیچ وقت نه درست میدانم و نه قبول دارم.

16- من مخالف گفتهٔ آقای سیاهسنگ نیستم. نه آن کار درست بود و نه اینکار که بعضی ها برای گرفتن دکترای زبان پشتو ـ از کشوری که یکی از زبان های اصلی، رسمی و ملی اش زبان پشتو است ـ به شوروی وقت اعزام میشدند. من کسی نیستم که یک غلط را غلط بخوانم وغلط دیگری را غلط نخوانم و سفسطه کنم. چنین توجیه گری ها را به دیگران تبریگ میگویم!!

17- مینویسند: **"در چشم . . . گناه واژهء "پوهنتون" روشنتر از آفتاب است: "پشتوبودن" و نه "بیگانه بودن". اگر چنین نیست، چرا نمیخواهد یا نمیتواند با واژه های غیرفارسی زیرین نیز آشتی ناپذیر باشد: رادیو، تلفون، تلویزیون، ایمیل، انترنت، فکس، بانک، موتر و ...؟ شاید بگویند اینها واژه های پرهیزناپذیر اند. خیلی خوب! از آنها میگذریم؛ آیا نامبرده با این واژه های بیگانه نیز آشتی ناپذیر است ..."** اگر به نوشته ای که مورد نقد شما قرار گرفته است توجه میشد، شاید این سئوال مطرح نمیشد. چه من در آن نوشته واضح بیان داشته بودم که اگر ما معادل کلمات موتر و کامپیوتر و بایسکل و رادیو و ایمیل و تلویزیون و ... را در زبان خود میداشتیم، ضرور نبود که آنها را به زبان خود راه بدهیم، بخصوص کلمه ای را که قرن ها در زبان ما برای چیزی یا برای جائی بکار رفته باشد برداریم و یکی از این کلمات بالا را بجای آن مروج سازیم. فکر میکنم به نوشتهٔ من توجه لازم مبذول نشده است؟ یا اینست که بیش از حد د هیجانی شده بودید یا زیر تأثیر شدید حرف های دیکران قرار گرفته بودید؟

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

اگر خدا خواست، شاید در زمینهٔ انواع ضرورت های داد و گرفت های زبانی به همین زودی ها مقالهٔ نوشته کنم. این قصد را قبلاً داشتم، ولی با طرح این موضوع توسط شما، این تصمیم من راسختر شد.

18- خوب شما که ما را زایده فرهنگ ایران معرفی میدارید،بفرمایید بگویید که ترکیه،عراق، پاکستان،بنگله دیش، هند و... و.. چگونه نیاز های مطبوعاتی خود را رفع می نمودند؟

در قدم اول توجه کنید که من در زمینه نیاز های مطبوعاتی کشور حرفی نزده ام! حرف من در باره کار های فکری و فرهنگی و ادبی ما و دیگران است! در قدم دوم باید گفته شود که شما بخواهید یا نخواهید، کشورهائی که امروز - بازهم تکرار میکنم که امروز!! - در آن ها کار فرهنگی کمتر صورت گرفته است، ریزه خوار کشورهای هستند و بودند که در زمینهٔ کار های هنری و فرهنگی سابقه داشته اند.

کشورهائیرا که شما از آنها نام بردید، درهای شان را بر روی ادبیات جهان نبستند. این ها سخن زیبای گاندی را که میگفت: " یکی زیبائی منظره را میبیند، دیگری کثیفی پنجره را" بکار بستند و بجای کثیفی پنجره زیبائی منظره را دیدند و کاپی کردند. سخن ولتر که میگفت: " کتاب ها از کتاب ها بوجود می آیند " بیجا نیست. کتاب "کمیدی الهی" دانته الهام بخش صدها نویسنده ای شد که در آن راستا قلم زدند. بدی کار ما اینست که پنجره های کثیف را میبینیم و از مناظر زیبا غافل هستیم! در قدم سوم باید بگویم که من هرگز شما را (زایدهٔ) فرهنگ ایران نخوانده ام. شما خودتان با کاپی کلمات ایرانی و بکار بستن شیوهٔ املائی آن ها خود را زایدهٔ فرهنگ ایرانی معرفی می کنید! ببینید گلمهٔ "بگویید" را که با دو "ی" نوشته اید، از کجا برخاسته است. ما این کلمه را با دو " ی " نمی نویسیم! به لغت نامه ها و آثار ادبی قدیمی تان مراجعه کنید و ببینید که این کلمه را چگونه مینوشتند! حقیقت این است که من نوشته های شما را نخوانده ام. اگر میخواندم شاید تعداد بیشتری از این گونه کلمات را میتوانستم در آن ها پیدا کنم که نشان میداد، که شما برخلاف تصور خودتان هنوزهم اسیر آموزه های سالیان پیشین هستید و به آنچه میگوئید واقعاً باور ندارید!

19- من نمیدانم که شما با ذکر این سخن که: "کوروش بدست بیوهٔ بنام تومیریس حاکم ماساژت ها کشته شد. چون کوروش انسان سفاک خونریز بود سر اورا ملکه تومیریس در مشک پُر از خون غرق کرد وگفت بنوش خونخوارسفاک تا بلاخره از خون نوشی سیر کنی! چه چیزی را میخواهید بمن یا به خوانندگان تان ثابت کنید؟ آیا در جائی دیده یا خوانده اید که من از جباران و خونخواران و سفاکان تاریخ دفاع نموده باشم؟ شما میدانید که من در مورد سیاست و سیاست مداران ایرانی در آن مقاله ام چیزی ننوشته ام. نه از کوروش سخنی در آن نوشته بمیان نیامده است و نه از زشتی و زیبائی اش.

سیاستمدار در هر کجائی که بوده و در هر زمانی که زیسته تا جائیکه تاریخ شاهد است به نحوی هم فاسد بوده و هم سفاک و خونخوار! یکی در یک زمان با تیغ از کشته پشته ساخته و دیگری با پخته و بنام قانون انسان ها را حلال کرده است! سیاست خود چیزی بدی نیست، ولی کوروش ها، چه شمشیر بدست و چه قلم بدست، هستند که مردم را از سیاست دلزده ساخته اند!

اگر در یک جا چنگیز و هلاکو و آتیلای بوده در جای دیگری کوروش و احمد و محمود و هیتلر و بوش و پینوشه ای است. شما در کشوری زندگی میکنید که برادر را به جرم برادر مواخذه نمی کنند. من فکر میکردم این فرهنگ خوب کمی اخلاق ما ها را تغییر داده باشد، اما می بینم که برخی ها همان اند که قبلاً بودند. خوب شد شما قاضی نبودید، ورنه کنهکار را انعام میدادید و بی گناه را به دار میکشیدید. قصد کوروش را از دهخدا گرفتن، چه کار ناروای است که شما مرتکب میشوید؟! کمی انصاف کنید، ورنه مردم خواهند گفت که از همانجا می آید که اگر کسی در بلخ خطا کند، گردن دیگری را در کنر میزنند. (خطا کرد در بلخ آهنگری به کنر زدند گردن دگری.) به بینید که تفاوت من و شما از کجا تا به کجاست؟ من از قلم حرف میزنم و شما از شمشیر و خون! من از دهخدا و فروغی و معین و حمید و جمالزاده حرف میزنم و شما از کوروش و نادر و شاه اسمعیل و ...!

20- نوشته میکنید:"جالب اینست که هرگاه اگر به ایران انتقاد راجع شود، این خانم ها و آقایان یک قد از جا یشان بلند می پرند و با تمامِ سنگ فارسی دری را به سینه زدن، عملاً می روند که زبان نیاکان خود را بی حرمت گردانند."

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

مطمئن هستید که معنی درست " هرگاه" را فهمیده اید؟ اگر مدعی هستید که آره، پس به استثنای همین یک مقاله ای که شما آن را نقد کرده اید یک مقالهٔ دیگر از مرا بطور نمونه نشان بدهید که من در این خصوص بحث نموده باشم. موضوع دیگر ترکیب " هرگاه اگر" است. نمیدانم این ترکیب را شما در کجا دیده اید؟ میخواهم شما از یکی از کتاب های دستور زبان فارسی، کهنه و نو، چه تاجکی و چه افغانی و چه ایرانی، در این مورد مثالی ارائه کنید و ما را هم کمی از آن فهم والای تان بهره مند بسازید! مسئلهٔ سوم این است که من قدر زبان نیاکان خود را خوب میدانم. به همین دلیل است که در برابر تلاش های کودکانهٔ برخی از دشمنان دوست نمای این زبان که تیشه گرفته اند و ریشهٔ زبان خود را میزنند، قد برافراشتم.

21- در برابر این گفتهٔ تان که "آنها در تنور داغ نفرت، نان های زهر آگین برای میهن ، مردم و حتی ندانسته برای خودشان میپزند." خاطر نشان میکنم که من آنقدر ابله نیستم که با طرح واقعیت هائی که بسیاری از سر خودخواهی یا جهالت توان شنیدن و هضم آن را ندارند در فکر پاداش باشم!

استقبال مردم از شما را به شما مبارک میگویم. من به همین خوشم که مردم از من متنفرند! حقیقت همیشه تلخ است. تلخی را مردم به مشکل دوست دارند!

دیده شود که خدا چه میخواهد!!

به سبب وقت کم قصه را کوتاه میکنم، ورنه حرف بسیار است.

فکر نه کنم که من باز هم قادر باشم در برابر شما چیزی بنویسم، زیرا نه وقت است و نه آن حوصله و توان. گذشته از این من تصمیم گرفته بودم که دست از نوشتن بکشم. امیدوارم اینبار این تصمیم را به هیچ صورت و به هیچ بهانه ای نشکنم.

افغان جرمن آنلاین په درښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادښت: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ